

"چه باید کرد؟" را باز هم بخوانیم!

وقتی "کلیت" فراموش می شود واقعیت پنهان می ماند؟

جهان به پایان قرنی می رسد، که دو اصل لنینی، کتاب "چه باید کرد؟"، که در سال های آغاز این قرن مطرح شد، همچنان به توت خود باقی است.

آلبرتو بورجیو "Alberto Burgio"، پرفسور فلسفه از بولونیا (ایتالیا) در توصیف "چه باید کرد؟" می نویسد: «تئوری سازمان حزب طبقه کارگر و ضرورت انتقال آگاهی طبقاتی از خارج (به کوشش حزب به عنوان پیشگام طبقه) به "درون" صفوف آن!» وی در مقاله ای که در دومین شماره نشریه "دفاتر مارکسیستی" Marx. Blätter در سال ۹۷، در این رابطه نوشته، اضافه می کند: «جبهه مقابل و مخالف لنین، چند جانبه و در عین حال به هم پیوسته است، که در آن اکونومیست ها و سکتاریست ها متفق النظرند. در تحلیل نهانی، بحث درباره تضاد بین فتالیسم و پر بها دادن به خواست و اراده (انقلابیون) مطرح است. سکتاریست ها عدم توان خویش را برای درک واقعیت نبرد اجتماعی و کم بها دادن به آنرا به نشان می دهند، در حالیکه اکونومیست ها روند تاریخی را یک امر سرنوشتی پنداشته و به آن پر بها می دهند. بدین ترتیب «اولی ها علیرغم کوشش جانفشانه ای که از خود به خرج می دهند به هدف دست نمی یابند و دومی ها از آنرو به هدف دست نمی یابند، که اعتماد خود را به روند طبیعی سپرده اند. سرانجام این دو کوشش دوسویه و دوگانه به آن واقعیتی می رسد که گریز از آن ممکن نیست: دیدن کلیت». کلیتی که نبرد طبقاتی جامعه را دربر دارد و برای سازماندهی طبقه کارگر و انتقال آگاهی طبقاتی به درون صفوف آن، هر حرکتی می باید از درک این واقعیت شروع شود. حرکت از این نقطه، یعنی نشان دادن ضرورت پشت سر گذاشتن انقلابی شرایط حاکم؛ تن نسپردن به سرنوشت، در عین دوری از سهل انگاری در بهره گیری از امکانات روز، جهت گسترش نبرد!

همه رویدادها و نبرد طبقاتی که در تمامی جوامع جریان دارد، صحت و انکارناپذیر بودن دو اصل مورد نظر لنین را که با تحلیل مشخص شرایط جامعه روسیه در آغاز قرنی که به پایان آن نزدیک می شویم، بدست آمد، اکنون هم در کشورهای متروپل و هم در کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) اثبات می کند.

سرمایه داری آلمان، در سال های پس از جنگ دوم جهانی، به کمک سوسیال دمکراسی و سندیکاها راستگرای این کشور که متمایل به دولت عمل می کند، "آشتی طبقاتی" را در این کشور تبلیغ می کرد. سهم ساختن بخشی از زحمتکشان آلمان در بهره برداری و غارت کشورهای جهان سوم، توسط سرمایه داری آلمان، این امکان را فراهم ساخت تا سیاست اکونومیستی رهبران متمایل به راست بر سندیکاها کارگری این کشور مسلط شود. بدین ترتیب، در طول چند دهه، انتقال آگاهی طبقاتی به درون وسیع ترین اقشار زحمتکشان آلمان بشدت محدود شد و حتی شاید بتوان گفت که تا حدودی غیرممکن شد. طبقه کارگر آلمان بدین ترتیب قادر نبود ماهیت غارتگرانه سیستم را تشخیص داده و برای مقاومت در برابر آن خود را سازمان دهد.

با تشدید بحران ساختاری سرمایه داری، در کشورهای متروپل، دوره "آشتی طبقاتی" به پایان خود نزدیک می شود، از جمله در آلمان. اعتصابات و

تظاهرات اعتراضی اخیر کارگران معادن ذغال سنگ، ساختمانی و به ویژه آهن گدازی نه تنها برای این واقعات صحنه می گذارد، بلکه همان اصل اساسی مطرح شده در "چه باید کرد؟" لنین را تأیید کرده و بار دیگر در دستور روز همه احزاب کمونیست قرار می دهد. این اعتصابات و اعتراضات، شناخت طبقه کارگر آلمان را از سیستم حاکم به اندازه تمامی دهه های پس از جنگ دوم جهانی بالا برد.

خواست کارگران و کارکنان دو کنسرن آهن گدازی "گروپ" و "توسن" برای کوتاه ساختن دست بانک های خصوصی آلمان و جلوگیری از امکان آنان برای تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی (خبر این تظاهرات و خواست های مطرح شده کارگران را در همین شماره بخوانید)، مرحله نویسی از درک طبقه کارگر نسبت به نحوه عمل سرمایه مالی در یکی از بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری جهان است. پس از اعلام این خواست کارگران اعتصابی، برخی نشریات و رسانه های عمومی نیز به تبعیت از افکار عمومی آلمان، و حتی برخی تشکل های صنفی، نظیر "حقوقدانان" نیز از این خواست حمایت کردند.

خواست ایجاد محدودیت قانونی برای سرمایه مالی در تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی که توسط زحمتکشان یدی و فکری آلمان مطرح شد و انعکاس مثبتی که این امر در سراسر جامعه از خود باقی گذاشت، در حقیقت تأیید همان نظرات لنین در آغاز این قرن است. لنین درباره نقش سرمایه مالی در مرحله رشد امپریالیستی سیستم سرمایه داری، پدیده هایی را فرمول بندی و تئوریزه کرده بود، که امروز کارگران بزرگ ترین کشورهای سرمایه داری، نظیر آلمان آنرا تأیید می کنند.

گرچه سرمایه مالی آلمان، که در راس آن "دویچه بانک" این کشور قرار دارد، با فرا خواندن داوطلبانه نماینده خود از ترکیب هیات مدیره کنسرن "توسن" از یک سو و طرح ضرورت محدود ساختن سهام بانک ها در واحدهای تولیدی به ۵ درصد و هوشیاری که برخی محافل حاکمه در این زمینه از خود نشان دادند، کمکی بود به آرام ساختن انکار عمومی، اما این آرامش، از اعتبار آگاهی طبقه کارگر آلمان در پورش به دقیق ترین هدف هیچ نمی کاهد. خواست زحمتکشان آلمان، طرح یکی از اصول پایه ای است که لنین در "چه باید کرد؟" به عنوان وظیفه جنبش مارکسیستی مطرح ساخت. و این نیست، مگر ضرورت درک و شناخت "کل" در نبرد طبقاتی جاری در هر جامعه و یافتن رابطه علت و معلولی پدیده ها در رویدادهای اجتماعی و سرانجام تشخیص عمده و غیر عمده در کلیه حوادث و پدیده های مربوط به یک روند اجتماعی. این شناخت و تسلط به تئوری کامل نیست، تا زمانی که به سازماندهی برای انتقال این آگاهی از خارج به "درون" طبقه کارگر و زحمتکشان ختم نشود. اینست آن رابطه دیالکتیکی شناخت و سازماندهی و سازماندهی و رشد بیشتر آگاهی توده های مردم برای ایجاد تحولات اجتماعی.

تمامی بحثی که در سال های اخیر، با سازمان های چپ ایران وجود داشته و محور همه آنها، جلوگیری از سقوط این سازمان ها به دره ایدئولوژی زهدانی بوده، بر مبنای همین واقعیتی که قرار داشته، که در جریان هر رویداد و پدیده ای، چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای نظیر ایران، ناممکن بودن انکار آن در دستور قرار می گیرد. یعنی ضرورت دیدن کلیت جامعه و نبرد طبقاتی جاری در آن از یک سو و تعیین جا و مقام خویش - هویت سازمانی - در برابر این رویدادها و پدیده ها از سوی دیگر. بحث بر سر هویت چپ ایران نیز بی تردید از این مسیر عبور می کند.

با شناخت این "کلیت" است که:

اول- (با مرور رویدادهای اخیر آلمان، بعنوان یک نمونه) به مبارزان اجازه می دهد، از سطح جنبش های خود به خودی و خود جوش، راه به درون چرانی و چگونگی این جنبش ها باز کنند. مرحله سندیکالیستی- اکونومیستی و تغییرات تدریجی-رفرمیستی را به مثابه حلقه ای در روند ترقی اجتماعی ارزیابی کنند، که تنها با فرا رویتن به مرحله تغییرات انقلابی قادر است شرایط ضروری پایان بخشیدن به عوامل اجتماعی غالب را که مانع راه رشد و ترقی اجتماعی هستند، فراهم آورد.

تحلیل روند فرارویتن خواست کارگران و کارکنان آلمانی شرکت آهن گدازی "گروپ-توسن" از مرحله حفظ محل کار و سطح حقوق و مزایای سوسیال، به مرحله بازشناسی نفوذ و تأثیر تعیین کننده اولیگارش های مالی و دیکتاتوری آن بر سرنوشت کل جامعه، یعنی همان "آگاهی علمی"، که از خارج به صفوف طبقه راه می یابد و سازمان خود را می یابد. تمام نقش پیشاهنگ انقلابی، در گسترش این آگاهی به درون صفوف طبقه و سپس سازماندهی آن برای ایجاد تحولات انقلابی است.

شمه‌ای درباره رهبری‌سازماندهی و مبارزه اجتماعی" در کتاب "یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی" می‌نویسد:

نخستین شرط رهبری صحیح و علمی جنبش اجتماعی و جامعه عبارتست از تامین اطلاعات جامع و موثق درباره وضعی که مورد بررسی ماست و باید ما در آن تاثیر ببخشیم (جامعه، نهضت، حزب و غیره). این اطلاعات باید مبتنی بر فاکت‌های دقیق باشد و به خواست‌ها و گرایش‌های ذهنی در جمع آوری فاکت‌ها و کسب اطلاعات راه داده نشود. زیرا در انبوه واقعیت، فاکت‌های متنوع بسیار است و اگر کسی مغرض باشد می‌تواند آن فاکت‌هایی را برگزیند که بسود اوست و آنها را که به زبان اوست بگذارد و یا آنکه از سر بی‌دقتی و شتاب عمل کند و فاکت‌های نمونه‌وار را نیندیشد و فاکت‌های فرعی و غیر مهم را بجای آنها گرد آورد. لذا جمع آوری فاکت و گرد آوردن اطلاع نباید در مقطع تمایلات خاص باشد یا سراسری انجام گیرد، تا بتوان از روی آنها وضع واقعی را دانست. ای چه بسا وضع واقعی درست بر خلاف تصور و انتظار است، ای چه بسا در وضع واقعی تحولاتی روی داده است، که ما آنها را ندانیم. اگر اطلاع گرد آمده جامع، موثق و دقیق باشد، می‌تواند پایه خبری خوبی برای تحلیل قرار گیرد. می‌گویند پیرعقل، بی‌عصای فاکت قادر به راه رفتن درست نیست و مرغ خرد بی‌هوای فاکت نمی‌تواند پرواز کند... داشتن روش‌های منجمد و تغییرناپذیر و لجاج غیر منطقی و عناد سوپروکتیف در اجرا، مثنی مشکوک و مورد انتقاد عموم، همیشه به نتایج تاسف‌آور می‌رسد (ایکاش فقط و تنها برای کسی که لجاجت می‌کند، بلکه متأسفانه برای همه جریان).

حال با یک نمونه از شیوه‌ای که به قول طبری "نتایج تاسف‌آور... برای همه جریان" ایجاد می‌کند و به منظور اثبات مواضع معلول خود، به حذف فاکت‌ها و بخش‌هایی از واقعیت می‌پردازد که بی‌پایگی نظرات او را به اثبات می‌رسانند، در گزارش "نامه مردم" آشنا شویم: «... حتی مردم می‌... که در رای‌گیری شرکت کردند، حاضر نشدند به چهره‌های شناخته شده رژیم رای بدهند.»

این جمله اشاره‌ایست به واقعیت شرکت مردم در انتخابات، بویژه در شهرهایی که کار به مقابله مردم و شورای نگهبان و هیات‌های نظارت بر انتخابات کشید. البته "نامه مردم" اشاره‌ای به این مبارزات مردم نمی‌کند، و بویژه اینکه سرانجام، پس از چند بار رای‌گیری و ابطال انتخابات، در برخی شهرها مردم توانستند نظر و رای خودشان را به حکومت تحمیل کنند. طبیعتاً نتیجه‌ای هم که از این مبارزه باید بگیرد، نتیجه‌ای ذهنی و سکتاریستی است. سکوت درباره این مبارزات و بزرگداشت بحق مبارزات نفتگران در همین شماره و نتیجه‌گیری بجای از موفقیت آنان برای مبارزات آینده در همین گزارش "نامه مردم" آنچه‌ی است که طبری آنرا انتخاب مغرضانه می‌نامد.

حال می‌توان این نگرش را با واقعیتی که در نشریه "ایران فردا" و در ارتباط با انتخابات اصفهان منتشر شده و در همین شماره "راه نوده" نیز باز انتشار یافته است مقایسه کرد. این مقایسه را در تطبیق با "چه باید کرد؟" و آنچه که احسان طبری می‌نویسد باید در برابر هم قرار داد و نتیجه لازم را گرفت! آیا به قول احسان طبری، فاکت‌ها دقیق، بی‌غرضانه و موثق جمع آوری شده‌اند؟ آیا مقاومت مردم اینگونه دقیق مورد ارزیابی قرار گرفته است؟ آیا نتایج لازم برای ادامه مبارزه، متکی به این تجربه و شناخت و آگاهی مردم گرفته شده است؟

این همان امریست که در ارتباط با برخورد کمونیست‌های آلمان، با اعتراضات و اعتصابات کارگران آلمان و رشد آگاهی و شناخت آنها، بدان اشاره شد. آیا نامه مردم، بدین گونه با واقعیات جامعه ایران روبرو شده و یا روبرو می‌شود؟

پیروزی و رشد آگاهی مردم در انتخابات، روی دیگر این پیروزی و رشد آگاهی در جنبش کارگری نیست، که در تظاهرات نفتگران تهران خود را نشان داد؟ اگر از این تظاهرات و نتایج آن، برای پیشبرد جنبش باید استفاده کرد - که باید کرد - از مقاومت توده‌ای مردم در برابر ارتجاع و در انتخابات مجلس پنجم نباید درس‌های لازم گرفته شود؟

این همان "کلیت"ی است که باید در جامعه دید و براساس آن آگاهی عمومی را از خارج به داخل صفوف زحمتکشان و توده مردم برد.

* همین محتوا در "کیهان لندن" (شماره ۶۵۲، ۲۸ فروردین ۱۳۷۶) مطرح می‌شود. "هوشنگ وزیری" در مقاله «محمد خاتمی و پرش از بالا به پائین» ایراد می‌گیرد، که او خود را «نامزدی در خور نظام ولایت فقیه» معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «... او - نه به عنوان مردی آزاداندیش و بردبار، بلکه به عنوان نامزدی در خور نظام ولایت فقیه، برنامه‌اش را ارائه...» کرد، لایه بجای برنامه‌ای برای براندازی نظام که آقای وزیری انتظار داشت!

آیا سازمان‌های چپ ایران از این زاویه به کلیت جامعه ایران نگاه می‌کنند؟ برای گسترش آگاهی توده مردم، در کنار آنها حرکت می‌کنند؟ هویت چپ ایران در پاسخ به این سئوالات نهفته است!

دوم - شناخت "کلیت" جامعه از یکسو و نقش "آگاهی علمی" برای تغییرات کمی از سوی دیگر و در جهت ترقی اجتماعی و فرا رویاندن این تغییرات کمی به تغییرات کیفی، یعنی "دیالکتیک رفرم و انقلاب"، که در "چه باید کرد؟" بدقت تئوریزه شده است، در ارزیابی رفرم‌های اجتماعی، هم از در غلظتین نیروی چپ به دامن اپورتونیسم جلوگیری می‌کند و هویت آنرا در مرزبندی با "راست" مشخص می‌سازد، و هم از سکتاریسم و چپ‌روی آنرا باز می‌دارد.

چپ روی

ندیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی واقعاً موجود در آن، نیروی سردرگم چپ را قادر نمی‌سازد، با شرکت در نبرد روز، به عملی شدن تغییرات ممکن، تدریجی-رفرمیستی در واقعیت موجود کمک کند، زیرا این تغییرات "غیرانقلابی" اند و یا بنابر نوشته‌ای که تحت عنوان "گزارش هیات اجراییه" در نشریه "نامه مردم" شماره ۵۰۲ (۶ فروردین ۷۶) منتشر شده، تغییرات اساسی نیستند. با چنین موضعی سقوط به دره سکتاریسم قطعی است.

ببینیم، در ارتباط با رویدادهای اخیر کارگری در آلمان، و تطبیق آنها با "چه باید کرد؟" لندن، که در بالا اشاره شد، با اعتصابات و تظاهرات کارگری آلمان، کمونیست‌ها چگونه روبرو شدند و باید می‌شدند. سپس این نمونه را در ارتباط با موضع‌گیری‌های احزاب چپ و مدعی مارکسیسم ایران در ارتباط با رویداد شرکت مردم در انتخابات و مقاومتشان در برابر حکومت پیردازیم.

خواست اخراج عضو هیات مدیره "دویچه بانک" از هیات مدیره شرکت آهن‌گدازی "توسن" که با پول این بانک توسط شرکت دیگر آهن‌گدازی، یعنی کروپ، خریداری شد، بدون شک یک تغییر انقلابی و یا یک "تغییر اساسی" در جامعه امروز آلمان نیست. اما مخالفت با آن از به اصطلاح موضع "چپ"، در عمل مانع رشد "شناخت و آگاهی" زحمتکشان از روابط پشت پرده حاکم بر جامعه آلمان، ساختار حاکمیت اولیگارشی مالی و چگونگی اعمال دیکتاتوری آن می‌توانست باشد. اگر احزاب چپ و کمونیست آلمان چنین موضعی اتخاذ می‌کردند، در حقیقت به ظاهر انقلابی و چپ، به سود جناح راست و در خدمت سیاست چندین دهه سندیکاهای راستگرا و سوسیال‌دمکرات آلمان عمل کرده بودند.

همین موضع سکتاریستی و چپ‌روانه و در خدمت راست را می‌توان یکی از ویژگی‌های بخش‌هایی از نیروهای اپوزیسیون چپ ایرانی در رابطه با سیاست "تحریم انتخابات" مجلس پنجم و ریاست جمهوری ایران دانست.

عدم شناخت "کلیت" جامعه امروزی ایران و تشریندی‌های طبقاتی آن، امکان انتقال "شناخت و آگاهی علمی" پیشگامان تئوریک زحمتکشان را از خارج به "درون" صفوف آنها محدود ساخت.

همین بی‌توجهی و عدم شناخت "کلیت" جامعه امروز ایران، به این نیروها اجازه نمی‌دهد، بتوانند کیفیت نبرد بر سر "رفرم" در جامعه امروز ایران را تشخیص دهند. "تحریم انتخابات" ناشی از عدم شناخت این واقعیت است که "تازاندن" تغییرات در جامعه، تحت عنوان "تغییرات اساسی" جدا شدن از آن واقعیت موجود است، که "آلبرتو بورجیو" به عنوان مسئله "چه باید کرد؟" مطرح می‌سازد.

مثلاً، نامه مردم در همان شماره ۵۰۲ می‌نویسد: «... رژیم مدت‌ها پیش از برگزاری انتخابات "اعلام کرده بود، که شرط اساسی نامزدی برای شرکت در انتخابات" التزام و اطاعت از ولایت فقیه است.»*

به عبارت دیگر سیاست "تحریم انتخابات" نامه مردم از این چپ روی ناشی می‌شود، که اکنون که رژیم از طریق "انتخابات آزاد" آماده نیست با تغییرات اساسی یعنی با براندازی خود موافقت کند، پس انتخابات را باید تحریم کرد!

این نوع سیاست‌ها و چپ‌روی‌ها، بی‌سابقه نیست. برای مثال بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت شرکت در "سندیکای زرد" نمونه‌ایست که با جدل بین مارکسیست-لنینیست‌ها با سکتاریست‌ها در طول تاریخ مبارزات کارگری جریان داشته است. شرکت در مبارزات کارگران تنها زمانی که سندیکاهای "انقلابی" و نماینده واقعی کارگران بوجود آمده‌اند، آنطور که سال‌ها یکی از موضوع‌های بحث حزب توده ایران با چپ‌روها و مائوئیست‌های ایرانی نیز بود، ریشه در همین درک نادرست داشت. زنده یاد احسان طبری در مقاله